

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۹/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۲/۲۳

فصل نامه علمی - ترویجی پژوهش‌های مهدوی

سال هشتم، شماره ۳۰، پاییز ۱۳۹۸

## دیدگاه برخی از بزرگان اشاعره

(فخررازی، تفتازانی و جرجانی) درباره امام مهدی عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ

حسن دین پناه<sup>۱</sup>

### چکیده

در کتاب‌های کلامی اشاعره، مطالبی به صورت گذرا درباره آموزه مهدی موعود عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى یافت می‌شود. این مقاله به بررسی دیدگاه سه تن از شخصیت‌های مشهور مکتب اشاعره، یعنی فخررازی، تفتازانی و جرجانی درباره امام مهدی عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى می‌پردازد. از نگاه فخررازی، غیبت امام مهدی عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى با لطف و منصوب و منصوب بودن آن ناسازگار است. به عقیده او امام باید حاضر باشد تا مردم را به طاعت‌ها نزدیک و از زشتی‌ها دور کند. در دیدگاه تفتازانی و جرجانی، قید «همه اعصار» برای لطف و منصوب بودن امام مورد توجه قرار گرفته است. از این رو تفتازانی، خالی بودن دوره‌ای از زمان از وجود امام را دلیل بر منصوب نبودن امام غایب، و جرجانی نیز آن را بیانگر آن دانست که خداوند در عصر ما واجبی را رها کرده باشد و حال آن که چنین چیزی محال است. در این نوشتار با استناد به نگرش قرآن در این زمینه و نیز دیگر حکمت‌های غیبت و فواید لطف بودن امام، به اشکالات خاص و مشترک این دیدگاه‌ها پرداخته شده است.

### واژگان کلیدی

امام مهدی عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى، قاعده لطف، فخررازی، تفتازانی، جرجانی، ولایت، انسان کامل، فیض الهی.

۱. دانش‌پژوه دکتری ادیان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى قم (hasandinpanah@gmail.com).

## مقدمه

با ظهور مکتب اشاعره در قرن چهارم به وسیله ابوالحسن اشعری (متوفای حدود ۳۲۴)، مکتب معتزله، که فعالیت کلامی در میان اهل سنت داشت، به تدریج در قرن پنجم رو به ضعف رفت و سرانجام در قرن هفتم هجری به طور کلی منقرض شد. در قرون آتی، مکتب اشاعره و ماتریدیه در رأس عقاید اهل سنت قرار گرفت. مکتب اشعری، به رغم قدرت بی‌امان انتقاد سلفی‌ها در قرن هشتم و پس از آن، تا کنون جایگاه ممتاز خود را در اصول عقاید اهل سنت حفظ کرده است. (فاخوری، ۱۳۷۳: ۱۳۶ و ۱۵۵؛ کورین، ۱۳۷۳: ۱۵۲-۱۷۰؛ فرمانیان، ۱۳۷۸: ۱۶۱) در عصر حاضر، مکتب کلامی اکثریت اهل سنت را مکتب کلامی اشاعره و نیز ماتریدیه تشکیل می‌دهد، هرچند رویکرد سلفی‌گری نیز قدرت رو به رشدی دارد. (موحدیان، ۱۳۸۸: ۳۳۵)

از نگاه اشاعره موضوع امام مهدی علیه السلام از شاخه‌های مسئله امامت و خلافت است، که جای این مبحث در کلام نیست. از این رو غزالی می‌گوید ما صرفاً به پیروی از رسم و روش مشهور علما است که مباحث امامت را در پایان عقاید و کتاب‌های کلامی بحث می‌کنیم. (غزالی، ۱۴۰۹ق: ۱۴۷) تفتازانی نیز در خاتمه کتاب *شرح المقاصد* احادیث موضوع امام مهدی علیه السلام و ظهور او را مورد توجه قرار داده‌اند.

در مکتب اشاعره، شخصیت‌های مشهوری ظهور کردند، که از جمله آنها فخر رازی، تفتازانی و میرشریف جرجانی است. در این نوشتار به دیدگاه این سه شخصیت درباره امام مهدی علیه السلام و مصداق لطف بودن یا نبودن امام غایب خواهیم پرداخت. دلیل انتخاب این شخصیت‌ها آن است که هر چند استدلال آنها بر انکار وجود امام غایب منسوب و منصوب، دارای مقدمات مشابه است، اما ذیل و نتیجه استدلال و بیان آنها متفاوت است. در حقیقت سه بیان مختلف از دیدگاه اشاعره درباره امام مهدی علیه السلام، در گفتار این سه شخصیت مشاهده شده است که لازم است از این جهت مورد بررسی قرار بگیرند.

با توجه به این مطلب، لازم است به بررسی و تحلیل این سؤالات بپردازیم، که: «دیدگاه فخر رازی، تفتازانی و میرشریف جرجانی درباره امام مهدی علیه السلام چیست؟»، «امام مهدی علیه السلام از چه جهاتی لطف است؟»، «کدام یک از جهات لطف در زمان غیبت عملی نیست و به بعد از ظهور

واگذار شده است؟». در جهت پاسخ دادن به این پرسش‌ها ابتدا دیدگاه این سه شخصیت از اشاعره را در این زمینه توضیح می‌دهیم، که فقط با در نظر گرفتن دو جهت از لطف، که در متن توضیح آن می‌آید، در واقع لطف بودن امام را انکار کردند. و حال آن که لطف بودن امام مهدی علیه السلام جهات مختلفی دارد که در این نوشتار به تبیین و بررسی آنها می‌پردازیم.

لازم به یادآوری است که نوشتاری مستقل در این جهت که موضوع امام مهدی علیه السلام را از نگاه این سه دانشمند مورد بررسی قرار دهد، مشاهده نشده است. از این رو با توجه به این که اشاعره از مکاتب اسلامی هستند و تقریباً اخبار مهدویت را نیز در منابع خود آوردند، ضرورت داشت مقاله‌ای تدوین شود تا نگاه آنها را در این زمینه بیان فرموده و در نهایت این نگاه مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

### دیدگاه اشاعره

دانشمندان اشاعره غالباً به تناسب مسئله نصب امام، به بررسی دیدگاه امامیه در این باره می‌پرداختند. امامیه نصب امام و به تبع آن امام مهدی علیه السلام را از راه اصل لطف واجب می‌دانند، اما از نگاه اشاعره در صورت وجود نصّ از جانب خدا یا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به شخصی، امامت آن شخص مشروع و جائز است؛ زیرا اراده خدا مقدم و حاکم بر هر نوع اراده‌ای است؛ ولی از آن جا که چنین نصی به هیچ فقیه و محدّثی نرسیده، پس چنین نصبی واقع نشده است. از این رو نصب امام تنها بر مردم واجب است. (رازی، بی تا: ۱۴۴-۱۴۶؛ همو، ۱۹۸۶: ج ۲، ۲۶۸؛ تفتازانی، ۱۴۰۹: ج ۵، ۲۳۵-۲۴۳)

آنان به عنوان نقض بر دیدگاه امامیه در باب وجوب لطف و نصب امام بر خداوند، دیدگاه خود را درباره امام مهدی علیه السلام و غیبتش ابراز کردند. آنان با ردّ قاعده لطف، در واقع به ردّ و انکار امام مهدی علیه السلام نیز پرداختند. آنان این‌گونه اشکال کردند که قاعده لطف، تنها با امام ظاهر حاصل می‌شود، نه با امام غائبی که هیچ اثر و خبری از آن نیست؛ زیرا در عصر غیبت، امام آشکارا حضور ندارد تا وظایف خود، که فراهم نمودن زمینه اطاعت و عبادت و پرهیز از معصیت است، را ایفا کند. از این رو استدلال بر لطف بودن امام مهدی باطل است. در ادامه به شرح دیدگاه‌های فخر رازی، تفتازانی و جرجانی در این باره می‌پردازیم.

### دیدگاه فخرالدین رازی (۵۴۳-۶۰۶ ق)

فخر رازی در کتابی که در موضوع علم انساب تدوین کرده است، به ولادت

صاحب‌الزمان علیه السلام اعتراف کرده است. (رازی، ۱۴۱۹ق: ۹۲)<sup>۱</sup> لازم به ذکر است که اعتراف به تولد یافتن با اعتقاد به امام بودن حضرت مهدی علیه السلام دو مسئله متفاوت است؛ زیرا همان‌گونه که در ادامه می‌آید، فخر رازی به عنوان امام به تولد یافتن او اعتقاد ندارد، بلکه صرفاً می‌گوید او به دنیا آمده است.

فخر رازی به دنبال انتقادهای خود بر استدلال امامیه درباره قاعده لطف، به طور کلی وجود امام غایب را انکار نموده است. او در کتاب *الأربعین فی أصول الدین* پس از بیان استدلال سید مرتضی بر ضرورت نصب الهی از راه قاعده لطف، به نقد استدلال او پرداخته و در دل این استدلال صرف غیبت امام را دلیلی بر عدم وجود امام غائب و منصوص دانسته است. او می‌گوید:

لطف از راه نصب امام، زمانی محقق می‌گردد که امامی قاهر و سیاست‌مدار منصوب شود که مردم به ثواب الهی امیدوار و از عقاب او بترسند. و حال آن‌که (شیعیان) به وجوب نصب چنین امامی قائل نیستند. اما امامی که هیچ اثر و خبری از آن در دنیا (امام غائب) نیست، چه لطفی می‌تواند داشته باشد؟ در نتیجه شیعیان، نصب امامی را که ممکن است وجود او لطف باشد، واجب نمی‌دانند و امامی را که وجود آن را واجب می‌دانند (امام معصوم غائب)، صلاحیت لطف بودن را ندارد. بنابراین استدلال به لطف برای نصب امام نادرست است. (رازی، ۱۹۸۶: ج ۲، ۲۶۰).

فخر رازی لطف بودن وجود امام را زمانی قابل پذیرش می‌داند که امامی حاضر و در دسترس مردم بر مردم رهبری کند. او تنها بر این جهت لطف توجه دارد که هرگاه از امام اثری در دنیا نباشد و در استتار روزگار بگذرانند، دوری از قبایح و نزدیکی به طاعات، که همان لطف باشد، از جانب او حاصل نخواهد شد. از این رو نتیجه می‌گیرد که قول به غیبت امام با لطف بودن امام مهدی علیه السلام ناسازگار است.

فخر رازی به مسئله خوف از ظالمان به عنوان فلسفه غیبت امام از منظر شیعیان، نیز اشاره کرده است و در نقد این مطلب می‌گوید، ظالمان در آن دوره تصمیم به قتل امامان می‌گرفتند،

۱. البته برخی از محققان معاصر، در انتساب کتاب شجره المبارکه فی انساب الطالبیه به فخر رازی تشکیک کرده و این کتاب را از او ندانسته‌اند. (ر.ک: حسن انصاری، دشواره کتاب الشجره المبارکه منسوب به فخر رازی: بررسی احتمالات گوناگون: (<http://ansari.kateban.com>) یا سایت بررسی‌های تاریخی: مقالات و نوشته‌های حسن انصاری در حوزه تاریخ و فرهنگ ایران و اسلام)

از این رو مانع از لطف وجود امام شده‌اند؛ اما مکلفان در زمان حاضر، چنین کاری در مقابل امام انجام نداده‌اند تا موجب غیبت ایشان شده باشند. در این صورت بر خدا لازم است تا به امام خویش دستور دهد بر مردم ظاهر گردد. وقتی چنین امری حاصل نمی‌گردد، نتیجه می‌گیریم که از اساس امامی نیز از طرف خدا منصوب و منصوب نشده است. (رازی، ۱۹۸۶: ج ۲، ۲۵۸)

#### دیدگاه سعدالدین تفتازانی (۷۱۲-۷۱۹ق)

تفتازانی در خاتمه کتاب *شرح المقاصد* احادیث موضوع امام مهدی عجل الله تعالی فرجه و ظهور او را مورد توجه قرار داده و گفته است، درباره قیام امام مهدی عجل الله تعالی فرجه در آخرالزمان اخبار صحیحی وارد شده است. او می‌گوید:

دانشمندان بر این نظرند که مهدی عجل الله تعالی فرجه، امام و پیشوایی عادل از فرزندان فاطمه عجل الله تعالی فرجه می‌باشد که خداوند هر وقت بخواهد او را آفریده و برای یاری دین خود برمی‌انگیزد؛ اما شیعه معتقد است که وی محمد بن حسن عسکری است که از بیم دشمنان، پنهان به سر می‌برد و طول عمر او امری محال و غیرممکن نیست، هم چون نوح عجل الله تعالی فرجه، لقمان عجل الله تعالی فرجه و خضر عجل الله تعالی فرجه.

تفتازانی در ادامه در نگاهی نقادانه به نگرش امامیه درباره امام مهدی عجل الله تعالی فرجه، زنده بودن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه را امری بسیار بعید دانسته است و می‌گوید:

سایر مذاهب اسلامی این مطلب را انکار کرده‌اند؛ زیرا چنین عمرهای طولانی بدون دلیل و قرینه در این امت بی سابقه است. واقعاً بعید است کسی این مدت طولانی از مردم پنهان باشد؛ به طوری که هیچ خبری از او نباشد. حقیقت آن است که صرفاً نامی از مهدی بر جای مانده و هیچ کس حتی آنان که به وجود او اعتقاد دارند، نفع و بهره‌ای از او نبرده‌اند. در حالی که اگر امام باشد، باید مانند دیگر امامان، ظاهر باشد و مردم از او اطاعت و پیروی کنند. (تفتازانی، ۱۴۰۹: ج ۵، ۳۱۳)

تفتازانی لزوم وجود امام ظاهری و مخفی نبودن آن از چشم مردم در تمام دوره‌ها، را لازمه قاعده لطف دانسته است و از این رو اگر دوره‌ای از زمان خالی از امام باشد، در این صورت ملزوم یعنی وجوب لطف نیز باطل است. در واقع ایشان برای ابطال قاعده لطف و وجوب نصب به لوازم آن توجه کرده است. او در این زمینه می‌گوید:

امام، زمانی به عنوان لطف واجب مطرح می‌شود که در جمع مردم باشد تا مشکلات و گرفتاری‌های سیاسی، اجتماعی، کلامی، فقهی و... مسلمانان و پیروان خود را رفع کند. او باید باشد تا حدود الهی را اقامه کند، شریعت و نظام اسلامی را حفظ کند، ظلم و جور را

دفع کند و زمینه را برای امتثال احکام الهی فراهم سازد و... لازمه این مطلب آن است که هیچ دورانی از چنین امامی خالی نباشد. پس چرا دوازدهمین آنان غایب و پنهان است؟ امامی که نتواند به امور زندگی مردم رسیدگی کند، هیچ‌گونه اثر و فایده‌ای ندارد. اکنون وقتی لازم باطل شد، ملزوم که قاعده لطف باشد، نیز باطل است. (تفتازانی، ۱۴۰۹: ج ۵، ۲۴۰-۲۴۱ و ۳۱۳).

نتیجه آن که تفتازانی می‌گوید امام غائب عبث است و فائده و لطفی ندارد؛ زیرا عملاً نمی‌تواند آنچه را که مقصود و مقتضای لطف و امامت است را انجام دهد. او نیز همانند فخر رازی فائده لطف بودن امام را صرفاً ظهور محسوس در میان مردم و رسیدگی به امور زندگی آنان می‌داند.

#### دیدگاه میرشریف جرجانی (۷۴۰-۸۱۶ق)

جرجانی نیز در مباحث خود در شرح *المواقف* هیچ توجهی به موضوع مهدویت نکرده است. او صرفاً مشابه بیان فخر رازی و تفتازانی را با همان مقدمات، در شرح *المواقف* درباره امام مهدی علیه السلام بیان می‌کند. با این تفاوت که ذیل و نتیجه استدلال او متفاوت است. او پس از تبیین عدم وجوب لطف و نصب امام، می‌گوید:

لطف، تنها با امام ظاهر و قادری که مردم را به واجبات الهی دعوت کند و آنها را از معصیت‌ها بازدارد، حدود الهی را اقامه کند، حق مظلوم را از ظالم بستاند، حاصل می‌شود. شیعیان نصب چنین امامی را در دوران ما واجب نمی‌دانند، اما نصب امام معصوم غایب و پنهانی را واجب می‌دانند، که در واقع لطف نیست؛ زیرا در عصر غیبت، امام آشکارا در میان مردم حضور ندارد تا مردم را به طاعت نزدیک و از فساد و معصیت دور سازد. در نتیجه لازمه این سخن امامیه آن است که خداوند در زمان ما واجبی را ترک کرده باشد و چنین امری در حق خداوند محال است. (جرجانی، ۱۳۲۵: ج ۸، ۳۴۸).

از نگاه جرجانی، وجوب نصب امام از باب لطف از یک سو، و غیبت امام در دوران ما از سویی دیگر، که امامیه بر این عقیده هستند، بیانگر آن است که خداوند واجبی را در دوران ما رها کرده باشد، و حال این که چنین امری از ساحت خداوند به دور است.

#### بررسی دیدگاه‌ها

اکنون نوبت آن است که به بررسی دیدگاه‌های این سه شخصیت بزرگ و مطرح در میان اشاعره بپردازیم. بر آن دیدگاه‌ها ایراداتی وارد است، که برخی مخصوص همان دیدگاه‌ها است، اما برخی دیگر به طور مشترک بر هر سه دیدگاه وارد است. از این رو تحت دو عنوان

اشکالات خاص و عام به بررسی آنها می‌پردازیم:

### اشکالات خاص

درباره دیدگاه فخر رازی باید گفت که اولاً ایشان صرف غیبت امام مهدی علیه السلام را دلیلی بر عدم وجود امام غائب و منصوص دانسته است، و حال آن که صرف احتمال وجود حکمت‌هایی نسبت به غیبت امام برای لطف بودن وجود امام غائب کافی است.

ثانیاً فخر رازی تنها به این عامل غیبت یعنی خوف از جان امام، اشاره کرده است، و رفع آن را عامل ظهور دانسته است، و حال آن که مسئله غیبت امام به خاطر وجود فلسفه‌هایی هم چون امتحان مردم و موانعی هم چون خوف از جان امام، نبودن مؤمنان حقیقی برای مبارزه تمام‌عیار با ظلم، بیعت نکردن با ظالمان و... بوده است. به طور کلی غیبت امام به دلیل وجود مشکلاتی است که از جانب ما حاصل می‌شود. البته چه بسا خداوند حکمت‌های دیگری را برای این امر در نظر گرفته است، ولی علم به آن را در اختیار مردم قرار نداده است. (سبحانی، ۱۴۱۲: ج ۴، ۱۴۶؛ مقداد، ۱۴۱۲: ق: ۹۹-۱۰۰؛ بحرانی، ۱۴۰۶: ق: ۱۹۱-۱۹۲) فرض بگیریم که شیعیان یکی از موانع ظهور را رفع کرده باشند، عوامل دیگر سر جای خود می‌توانند مانع ظهور باشند. چه بسا به دلیل عدم وجود یاوران حقیقی که بتوانند امام را در حکومت جهانی یاری کنند، غیبت طولانی شده باشد. یا هنوز زمینه جهانی برای ظهور امامی که قرار است عدالت را در سراسر جهان بگستراند، فراهم نشده است.

ثالثاً امام مهدی علیه السلام که برای همیشه غائب نیست، بلکه شیعیان این غیبت را مقدمه‌ای برای ظهور جهانی عدل و صلح می‌دانند، که اهداف والای همه پیامبران را محقق می‌کند. پس فرض بر غیبت موقت است. آیا می‌توان صرف غیبت موقت، دلیلی بر نفی ضرورت نصب باشد؟ نمونه روشن این امر، غیبت موقت حضرت موسی علیه السلام (اعراف: ۱۴۲)، حضرت یوسف علیه السلام (یوسف: ۳۶-۴۰) و حضرت یونس علیه السلام (انبیاء: ۸۷) است که به تصریح قرآن به دلیل حکمت‌های برای مدتی از قوم خویش غائب شده‌اند. آیا می‌توان صرف غیبت موقت ایشان را دلیلی بر نفی ضرورت نصب الهی آن پیامبران بدانیم؟ (الهی‌راد، ۱۳۹۲: ۱۴۰)

درباره دیدگاه تفتازانی نیز باید گفت که اولاً ایشان نپرداختن امام غایب به امور مردم را دلیل بر عبث و بی‌فایده بودن آن امام دانسته است و حال آن که اقامه حدود الهی، حفظ شریعت و

نظام اسلامی، دفع ظلم و جور و... صرفاً گوشه‌ای از فواید و ویژگی‌های امام و رهبر الهی است. (خرازی، ۱۴۱۷: ج ۲، ۲۷) به همین خاطر اگر زمینه اجرایی آن امور فراهم نشد، این‌گونه نیست که به طور کلی لطف بودن آن امام و رهبر زیرسؤال رود. گواه بر این مطلب سال‌های ابتدایی بعثت رسول اکرم ﷺ است که بسیاری از این وظایف به مرحله اجرا درنیامد، اما لطف بودن حضرت نسبت به دیگر وظایف و ویژگی‌ها، محرز بود.

ثانیاً تفتازانی مهم‌ترین دلیل بر زنده نبودن امام مهدی علیه السلام را استبعاد حیات حضرت می‌داند، و حال آن‌که بدیهی است که استبعاد تنها، نمی‌تواند دلیل قانع‌کننده و درستی باشد؛ زیرا واضح است که اگر با صرف استبعاد بتوان موضوعی را منکر شد، بسیاری از مباحث و مسائل به راحتی قابل انکار خواهند بود. برای مثال این اشکال مهم به خود آنان وارد است که بعید است پیامبری که ریزترین مسائل مانند مندوبات و مکروهات را مورد تعرض قرار داده و حتی در مورد مسواک زدن و قضاء حاجت دستوراتی دارد، نسبت به مهم‌ترین مسئله پس از خود یعنی امر خلافت چیزی نگفته باشد. افزون بر این، طول عمر حضرات نوح، عیسی، خضر و الیاس علیهم السلام از انبیاء از مواردی است که تمام مذاهب اسلامی می‌پذیرند. (بحرانی، ۱۴۰۶: ۱۹۲)

درباره دیدگاه جرجانی نیز باید گفت که ایشان همانند دو دانشمند دیگر، صرفاً با توجه به برخی از مراتب لطف، ایراد گرفت که خدا این واجب را ترک کرد. و حال آن‌که لطف بودن امام فقط محدود به آن مراتب خاص (اقامه حدود، حفظ شریعت اسلام و...) نیست، بلکه امام غایب دارای فواید و خصوصیات دیگری هست که از آن جهات می‌تواند مصداق لطف باشد. آنچه در «لطف» و فواید آن در درجه اهمیت است، وجود و «حضور» او در جهان است، نه الزاماً «ظهور» او در میان مردمان. توضیح مفصل این مطلب در ادامه خواهد آمد.

#### اشکالات عام

یک ایرادی که به نحو مشترک بر هر سه دیدگاه وارد است، آن است که آنان صرفاً ظهور امام در متن زندگی مادی و محسوس انسان‌ها، را به عنوان مرتبه حد اکثری لطف مورد توجه قرار داده‌اند. پرسش این است که به چه دلیل فقط آن مورد را به عنوان مرتبه لطف قرار دادید؟ آیا واقعاً حد بالای مراتب لطف بودن امام در میان انسان‌ها، صرفاً اقامه حدود الهی، حفظ شریعت اسلامی، دفع ظلم و جور (مرجعیت دینی و زعامت سیاسی) است؟



از نگاه امامیه، اجرای حدود، دفع ظلم و... تنها بخش‌های کوچکی از آثار وجود امام است. لطف بودن امام، علاوه بر رهبری و زعامت ظاهری جامعه، بیان احکام و معارف دین و تفسیر وحی، ابعاد و جهات گوناگون دیگر نیز دارد، نظیر ولایت تکوینی و جذبۀ معنوی، وساطت فیض الهی، حجت زمان، انسان کامل، اتمام حجت و... طبق بیان نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام در دوران غیبت همانند خورشید پشت ابراست که مردم از ناحیه این امور از ایشان بهره می‌برند. (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۱، ۲۵۳؛ جوادی، ۱۳۸۹: ۱۳۵) در ادامه به تبیین این جهات درباره امام مهدی علیه السلام خواهیم پرداخت.

### ولایت تکوینی یا ولایت معنوی

از جمله ویژگی‌ها و تعبیرهایی که در روایات، درباره واقعه ظهور موعود آمده است، «برقراری ولایت و خلافت الهی» (کورانی، ۱۴۱۱: ج ۲؛ صافی، ۱۳۸۰: ج ۳، ۱۵) است. می‌توان گفت این مسئله به صورت تعبیرهای دیگری مانند «خروج» (کورانی، ۱۴۱۱: ج ۲۷، ۲۸، ۱۳۱، ۱۴۰ و...)، «قیام» (کورانی، ۱۴۱۱: ج ۷، ۲۵، ۹۵)، «بعثت از جانب خدا» (کورانی، ۱۴۱۱: ج ۱۲، ۱۷، ۲۹، ۱۳۲ و...) نیز در روایات آمده است.

واژه ولایت در چهار معنای «محبت»، «تصرف» (ولایت معنوی و تکوینی)، «مرجعیت دینی» و «زعامت سیاسی» استعمال شده است. از میان این اقسام و معانی، دو ویژگی ولایت دینی و سیاسی موعود عملاً به پس از ظهور ایشان واگذار شده است، اما ولایت تکوینی موعود، در هر حالت برای امام باقی است. مهم‌ترین ویژگی امام، همین ولایت تکوینی یا ولایت معنوی امام است، که فرقی میان زمان ظهور و غیبت در آن وجود ندارد. این ولایت، بالاترین مراحل ولایت است. (مطهری، ۱۳۹۰: ج ۳، ۲۸۴)

ولایت تکوینی از يك سو به استعدادهای نهفته در وجود «انسان» و کمالاتی که این موجود شگفت بالقوه دارد و قابل به فعلیت رسیدن است، مربوط است و از سویی دیگر به رابطه این موجود با خدا مربوط است. از این رو مقصود از ولایت تکوینی این است که انسان در اثر پیمودن صراط عبودیت، به مقام قرب الهی نائل می‌گردد و اثر وصول به مقام قرب - البته در مراحل عالی آن - این است که دارای نوعی تسلط تکوینی بر جهان و انسان می‌شود. به این صورت که حقیقت و واقعیت معنویت در وی متمرکز می‌شود و با داشتن آن معنویت، قافله سالار معنویت،

مسلط بر ضمائر، ناظر بر ارواح و قلوب، شاهد بر اعمال می‌شود. (مطهری، ۱۳۹۰: ج ۳، ۲۸۴-۲۸۶)

در اعمال این قسم از ولایت، حتی بین امام زنده و امام از دنیا رفته نیز فرقی وجود ندارد. در باور امامیه، پیامبر و امامان، از گفتار و رفتار مردم آگاه هستند. (توبه: ۱۰۵) آیات شریف قرآن نظیر «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» آنها را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند» (انبیاء: ۷۳؛ ق: ۲۱؛ نحل: ۹۷؛ انبیاء: ۷۳؛ سجده: ۲۴)، بیانگر آن است که هر آنچه که به امر هدایت مربوط است، نظیر قلوب و اعمال، باطن و حقیقت آنها در دست امام است، و وجهه ملکوتی و امری آن در مشهد امام حاضر بوده، لحظه‌ای از او غائب نخواهد بود. (حسینی تهرانی، ۱۴۲۶: ج ۱، ۱۳۴) بر این اساس امام، علاوه بر ارشاد و هدایت ظاهری جامعه انسانی، دارای ولایت و جذبۀ معنوی است که از سنخ عالم امر و مجرد می‌باشد و به واسطه حقیقت و نورانیت و باطن ذاتش، به نفوس مردم اشراف و اتصال دارد و در قلوب مردم تأثیر و تصرف می‌نماید و آنها را به سوی مرتبه کمال و غایت ایجاد جذب می‌کند. (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۱۹۲-۱۹۷، ۲۳۶) امام در توقیع به شیخ مفید فرمود:

ما در مراعات حال شما سهل انگار نیستیم و هرگز شما را فراموش نمی‌کنیم و گرنه سختی‌ها و تنگنای فرآوانی به شما می‌رسید و دشمنان شما را نابود می‌کردند. (طبرسی، ۱۴۰۳: ج ۲، ۴۹۷)

بنابراین امام موعود می‌تواند نقش مؤثری در ارشاد و گرایش انسان‌ها به سوی فضیلت و معنویت و دوری از تباهی و معصیت داشته باشد. وجود مبارك امام موعود در زمان غیبت، با امواج جاذبه معنوی خود، افکار و جان‌های زیادی را که در دور یا نزدیک قرار دارند، هدایت می‌کند، و از سرگردانی رهائی می‌بخشد. بر خلاف ولایت تشریحی، که از طریق گفتار و رفتار و تعلیم و تربیت عادی صورت می‌گیرد، در ولایت تکوینی و جذبۀ روحانی، الفاظ و کلمات کار نمی‌کند، بلکه تنها جاذبه و کشش درونی مؤثر است. سرگذشت‌های فرآوانی در تاریخ پیشوایان بزرگ می‌بینیم که صرفاً از این راه می‌توان آنها را تفسیر کرد، نظیر تأثیر امام حسین علیه السلام بر فکر «زهیر» در مسیر کربلا، تا آن جا که با شنیدن پیام امام، حتی نتوانست لقمه‌ای را که در دست داشت به دهان بگذارد و آن را به زمین نهاد و حرکت کرد (سید ابن طاوس، ۱۳۴۸: ش: ۷۲) یا سرگذشت زن خواننده زیبا که هارون او را به گمان خام خود برای منحرف ساختن ذهن امام

کاظم علیه السلام به زندان اعزام داشته بود، ولی آن زن تسبیح‌گویان و تقدیس‌گویان از زندان خارج شد و تا آخر عمر به همین حالت بود. (مجلسی، ۱۳۷۷ش: ۲۱۷) نمونه‌های این‌چنینی بیانگر تأثیر ناخودآگاه است که می‌توان آنها را شعبه‌ای از ولایت تکوینی معصومان دانست؛ زیرا عامل تربیت و تکامل در این موارد، الفاظ و راه‌های معمولی و عادی نیست، بلکه جذبه معنوی و نفوذ روحانی، عامل اصلی محسوب می‌شود.

افزون بر قدرت تصرف در قلب‌ها، امام موعود می‌تواند به اذن خداوند در امور مادی و معنوی نیز تصرف کند، نظیر کرامت‌ها، شفا دادن، رفع حوائج مردم و شفاعت، که از جمله دیگر شئون ولایت تکوینی امام معصوم هستند که در روایات به این موارد نیز اشاره شده است.

بنابراین وجود امام موعود، به خودی خود و از جهت برخورداری از مقام ولایت تکوینی یا ولایت و جذبه معنوی، لطف در حق مکلفان است، هر چند ظهور او در متن زندگی مادی، تصرف او در امور و رهبری دینی و سیاسی ایشان، در فرض و وضعیت حضور، لطف دیگری است، که در ادامه به این بُعد اشاره خواهد شد.

### ولایت و مرجعیت دینی

ولایت و مرجعیت دینی، مقامی است که در وجود هر کسی که قرار بگیرد، دیگران بایستی او را الگوی اعمال و رفتار خویش قرار دهند و دستورات دینی را از او بیاموزند. بر اساس همین ویژگی است که به این دست از شخصیت‌ها، «امام» اطلاق می‌شود. اساساً در مسئله امامت، همین معنا از ولایت، در درجه اول اهمیت است؛ اما مسئله حکومت، یکی از فروع و شاخه‌های امامت و اساساً از لوازم امامت است، که در بحث ولایت سیاسی تبیین می‌شود. این مقام از سوی خدا در ابتدا به پیامبران واگذار شده است (احزاب: ۲۱؛ آل عمران: ۳۱؛ حشر: ۷) و پس از خاتم الانبیاء، عترت معصوم ایشان به این درجه نائل شدند تا به نیابت و جانشینی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به تبیین دین، و بیان ناگفته‌هایی که در عصر نبوی، شرایط ارائه آن وجود نداشت، ولی بر اثر تحولاتی که پس از ایشان در زندگی مردم رخ می‌داد، نیاز دینی زمانه شمرده می‌شد، اقدام کنند. امامت و پیشوایی دینی در حقیقت، نوعی ولایت دینی است؛ زیرا در آن نوعی حق تسلط، تدبیر و تصرف در شئون مردم است. (مطهری، ۱۳۹۰ الف: ج ۴، ۷۲۷؛ همو، ۱۳۹۰ ب:

ج ۳، ۲۷۱-۲۷۹)

این ویژگی و مقام، مستلزم عصمت از گناه و اشتباه و برخورداری از علم الهی است؛ زیرا غرض از نصب و تعیین چنین مقامی، پذیرفتن سخن آنان و امتثال مردم از آنان برای رسیدن به سعادت و رستگاری است. و حال آن که نبود عصمت و علم الهی، مانع پذیرش سخن آنان و عدم اعتماد مردم به آنان می‌شود. بنابراین اولاً عصمت مایه تقرّب خلق به اطاعت از او و جلب توجه آنان به جانب وی می‌شود و ثانیاً با وجود عصمت راه گمراهی خلق نیز در این جهت بسته خواهد شد. (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۱، ۳۸۰؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱، ۲۷۴؛ علم‌الهدی، ۱۴۱۰: ج ۳، ۱۳۹؛ طوسی، ۱۴۱۳: ۸۹؛ مفید، ۱۴۱۳: ۳۷)

موعود امامیه، آخرین امام در سلسله امامان شیعه و «خاتم‌الأوصیاء» (آخرین وصی) است. رسول اکرم ﷺ فرمودند که خاتم امامان از ماست که مهدی هست و قیام می‌کند. (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۳۷، ۲۱۳) منابع امامیه بر لزوم امام بودن موعود و این‌که او آخرین امام در سلسله امامان دوازده‌گانه است، تأکید دارند. (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۵۲، ۳۰؛ نعمانی، ۱۳۹۷: ۶۰ و ۱۳۷-۱۴۰)

از جمله مهم‌ترین نقش‌هایی که موعود در پس از ظهور انجام خواهد داد، پاک کردن دین و معارف آن از پیرایه‌ها و تفسیرهای نادرست است. (صافی، ۱۳۸۰: ج ۲، ۴۶) او مردم جهان را به سوی قرآن کریم و احیای سنت پیامبر اکرم ﷺ فرا می‌خواند. تعبیرهای برخی روایات بیانگر این حقیقت هستند، که مهدی موعود ﷺ مردم را به سوی کتاب خدا فرا می‌خواند. (کورانی، ۱۴۱۱: ج ۸۰) سنت مهدی ﷺ، سنت پیامبر ﷺ است و طبق سنت پیامبر ﷺ عمل و مبارزه می‌کند. (همو، ج ۷۸، ۸۰) وی بر جای پیامبر ﷺ قدم می‌گذارد و مردم را بر ملت، دین و شریعت پیامبر ﷺ برپا می‌دارد و بدون خطا از روش پیامبر ﷺ پیروی می‌کند. (همو، ج ۷۹، ۸۰) البته قلمرو رسالت موعود امامیه، گسترده‌تر از اموری است که در زمان پیامبر انجام شد؛ زیرا در زمان موعود اموری واقع خواهد شد که پیش از ایشان سابقه نداشته است؛ برای مثال این تعبیر در برخی روایات آمده است که امت پیامبر در ولایت مهدی از نعمتی برخوردار خواهند شد که هرگز آن را نداشته‌اند. (همو، ج ۸۱، ۳۲۱)

### ولایت و زعامت سیاسی

ولایت یا مرجعیت اجتماعی و سیاسی، مقامی است که به هر کسی اعطا شود، باید زمام امور

اجتماع را به دست گیرد و شؤون اجتماعی مردم را اداره کند و بر مقدرات مردم مسلط شود. این شأن و ویژگی را نیز خداوند به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عطا فرموده بود و ایشان در زمان حیات خودشان «ولی امر مسلمین» بودند و پس از ایشان به اهل بیت علیهم السلام رسیده است. (نساء: ۵۹؛ مائده: ۵۵؛ احزاب: ۶؛ حدیث غدیر). پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام علاوه بر آن که مبین و مبلغ احکام دین بودند، مدیر اجتماع، ولی امر مسلمین و اختیاردار اجتماع مسلمین نیز بودند. این شأن و مقام، ریشه بحث خلافت است. (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۳، ۲۸۰-۲۸۲)

موعود در زمان ظهور، به تحقق این ولایت خواهد پرداخت؛ چیزی که دیگر پیشوایان معصوم یا امکان تحقق آن را اصلاً نیافتند یا کمتر زمینه عملی ساختن آن را پیدا کردند. موعود تحقق این ویژگی را در سطح جهانی به عهده دارد. خداوند، شرق و غرب عالم را به دستان او فتح می‌فرماید؛ آن‌چنان که هیچ جایی نماند، مگر آن که ندای اذان در آن طنین افکند و دین خدا در همه جا حاکم گردد. (ابن بابویه، ۱۴۱۴: ۹۵) خداوند متعال سنت خود درباره ذوالقرنین را درباره موعود جاری می‌کند و او را به شرق و غرب زمین می‌رساند. موضعی از زمین نیست که ذوالقرنین بر آن قدم گذاشته، مگر آن که مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه نیز بر آن قدم می‌گذارد. (کورانی، ۱۴۱۱: ح ۱۰۰) موعود براساس همین ولایتی که از سوی خداوند به او اعطا شده است، حکومت جهانی تشکیل می‌دهد و در جهت نابودی کامل ظلم و برپایی همه‌جانبه عدل و صلح در جهان تلاش می‌کند.

به طور کلی محروم شدن مردم از لطف حضور و تصرف امام موعود در عصر غیبت، چه از جهت ولایت دینی و چه از جهت ولایت و زعامت سیاسی، ناشی از سوء رفتار مردم است، که در واقع با اختیار خود، در جهت یاری امام، قصور و کوتاهی کردند. از نگاه متکلمان امامیه، لطف بودن امامت، متوقف بر سه امر است: اول، خلق کردن امام، اعطاء علم و قدرت به وی و نصب او با نص بر نام؛ دوم، قبول امامت و تحمّل آن؛ سوم، نصرت امام و دفاع از حریم امامت و قبول اوامر و نواهی او. امر اول، بر خداوند واجب است و او این امر را انجام داده است و اخلاقی در این زمینه صورت نگرفته است؛ امر دوم، بر امام واجب است و این امر هم انجام شده است؛ امر سوم، که مربوط به امت است، متأسفانه انجام نشده است (حلی، ۱۴۱۳: ۳۶۲-۳۶۳؛ بحرانی، ۱۴۰۶: ۱۷۵ و ۱۹۱؛ لاهیجی، ۱۳۷۲: ۱۰۷ و ۱۰۹). زیرا بر مردم واجب بود که امام را بر خویششان متمکن ساخته و اوامر و نواهی او را اطاعت و امثال کنند. پس چون ایشان این کار را

انجام نداده‌اند، بنابراین مُخَلِّ واجبند و هلاکت‌شان از جانب خودشان است.

### انسان کامل

از دیگر جهات لطف بودن امام، «انسان کامل» بودن امام است. این مسئله را با توضیحاتی در پی می‌گیریم. بی‌تردید تمام آنچه در عالم از نعمت وجود بهره‌مند هستند، اعم از مجردات و مادیات، و در میان مادیات، اعم از انسان و غیرانسان، و در میان انسان‌ها، اعم از صالح و ناصالح، همه و همه به فعل الهی تحقق و وجود یافته‌اند. فعل الهی، نیز صادر از مشیت و اراده اوست. از سوی دیگر، خداوند متعال حکیم است و به اقتضای حکمت، از انجام افعال قبیح و ناروا پیراسته است. از این رو حکمت الهی اقتضا می‌کند که استحکام و اتقان در آفرینش داشته باشد و افعال الهی هدف‌مند باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۶، ۲۴۹، ذیل آیه ۷ از سوره سجده؛ حلی، ۱۴۱۳: ۳۰۱؛ لاهیجی، ۱۳۷۲: ۷۳؛ مؤمنون: ۱۱۵؛ ص: ۲۷)

حال سؤال مهم آن است که با توجه به این که خداوند حکیم است و کار قبیح انجام نمی‌دهد، آیا هدف اصلی از فعل آفرینش الهی، همه بشریت، یعنی حتی افراد غاصب، قاتل یا ظالم و... بوده است؟ اگر پاسخ سؤال مثبت باشد، در این صورت لازمه آن، حکیم نبودن خدا و صدور انجام قبیح از خداوند است. اگر پاسخ منفی است، پس هدف اصلی از افعال و انعام‌های الهی به چه کسی یا چه چیزی برمی‌گردد؟

در توضیح پاسخ باید گفت، در میان تمام موجودات امکانی، علت غایی و غایت اصلی خلقت، انسان است؛ زیرا سایر اشیاء عالم به طفیل وجود او، بلکه برای او خلق شده است. (بقره: ۲۹) همین مطلب مفاد حدیث قدسی است که خداوند فرموده است:

عبدی خلقْتُ الاشیاء لاجلك و خلقتك لاجلی؛

ای بنده من همه چیز را برای تو آفریدم و تو را برای خودم.

در میان افراد انسانی نیز برخی از آنان، اشرف و کامل‌تر از دیگران هستند، از این رو می‌توان گفت انسان‌های دیگر، طفیل وجود انسان‌های کامل هستند. همین مطلب مفاد این عبارت از حدیث کساء است که جبرئیل از جانب خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

آسمان را پایدار خلق نکردم و زمین را پهن قرار ندادم، جز برای خاطر شما.

بنابراین تمام عالم طفیل وجود انسان، و انسان، طفیل وجود انسان کامل است. گل‌واژه

اصلی آفرینش، انسان کامل است. از این رو غایت اصلی خداوند حکیم از خلقت، انسان کامل بوده است. (مازندرانی، ۱۳۸۲ق: ج ۴، ۳۰۶) بر اساس این حدیث قدسی که خداوند فرمود: «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ؛ اگر نبودی من عالم را نمی آفریدم» (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق: ج ۱، ۲۱۷) نیز معلوم می شود که مقصود غائی خلقت، انسان کامل بوده است.

مصدق حقیقی انسان کامل، تنها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به تبع ایشان، امامان معصوم علیهم السلام هستند، که کامل ترین تجلی گاه اسما و صفات الهی هستند. در حقیقت صفات خداوند در آینه وجود آنها به صورت کامل تجلی کرده است (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۵۳۱ و ۶۳۵؛ همو، ۱۳۷۲: ۷۸) زیرا معصوم هستند و غیر از معصوم کسی دیگر نمی تواند کامل محسوب گردد. البته راه برای همگان باز است و می توانند با پیمودن مسیر کمال، خود را به مقام انسان کامل نزدیک کنند؛ ولی انسان غیر معصوم با اندک لغزش علمی و عملی از قلّه کمال به دامنه نقص سقوط می کند.

در حقیقت خداوند متعال یکی از همین انسان های کامل را برمی گزیند و صفحه قلب او را محل انعکاس عطایا و عنایات خویش قرار می دهد. امام هادی علیه السلام فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَيِّمَةِ مَوْرِدًا لِإِرَادَتِهِ...»؛ خداوند قلوب پاک امامان معصوم را محل ورود اراده خود قرار داده است، پس هرگاه خداوند چیزی اراده فرماید و بخواهد آنها نیز می خواهند و این مضمون فرمایش خداوند است که فرموده: نمی خواهند جز آنچه خداوند بخواهد. (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۲۵، ۳۷۲؛ قمی، ۱۴۰۴: ج ۲، ۴۰۹)

در دوران ما حضرت مهدی موعود علیه السلام مصداق حقیقی انسان کامل بر پهنه عالم است. (امام خمینی، ۱۳۷۹: ج ۱۲، ۴۲۳) وجود ایشان در عصر ما، هدف غایی افعال الهی و به طور کلی علت غایی ایجاد تمام موجودات عالم به حساب می آید.

با توجه به مطالبی که بیان شد، می توان به این نتیجه رهنمون شد، که لطف الهی بودن امام مهدی علیه السلام برای بندگان از جهت انسان کامل بودن، به دو دلیل می تواند باشد: اول آن که بهره وری ما از کمالاتی چون آفرینش، وجود و به طور کلی تمام نعمت های الهی برای خاطر وجود ایشان است. وجود ما طفیل وجود ایشان است، و بی تردید بهره ای از وجود داشتن، اولین مقدمه حرکت در مسیر سعادت و کمال است. و دوم آن که انسان کامل به نهایت درجه کمال و سعادت دست یافته است و دیگر انسان ها نیز با الگو قرار دادن ایشان می توانند مسیر کمال را

بپیمایند و خود را به مقام وی نزدیک کنند. پس بندگان می‌توانند با الگوگیری از انسان کامل، به لطف الهی در رسیدن به سعادت برخوردار شوند.

### وساطت در فیض

«فیض»، در لغت به معنای پر شدن و لبریز شدن آب از ظرف خود و نیز جاری شدن از آن است (فیومی، ۱۴۰۵: ج ۲، ۴۸۵؛ راغب، ۱۴۱۲: ۶۴۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۷، ۲۱۰) و در اصطلاح، مترادفِ سریان و صدور تدریجی عالم آفرینش از خداوند است. به این معنی حدوث تمام کائنات، نتیجه فیض الهی است، که از نوع تجلی، ظهور و اشراق وجود واحد الهی و ازلی است. (مصاحب، ۱۳۸۰: ج ۲؛ بخش اول، ۱۹۷۰؛ صلیبا، ۱۳۸۵: ۵۰۸)

توضیح آن که خداوند، از آن جا که واجب‌الوجود من جمیع الجهات است، فیاض علی‌الاطلاق نیز است. یعنی از آن جهت که دارای کمال مطلق بوده، فیاض نیز هست؛ زیرا لازمه کمال، فیاضیت است و هر وجودی که ناقص باشد، از فیض بخشی تهی بوده و فیاض علی‌الاطلاق نمی‌تواند باشد. لازمه فیاضیت خداوند، افاضه وجود، نور، خیر، صلاح و کمالات به صحنه عوالم امکان است. از این رو مخلوقات را به اندازه استعداد و قابلیت شان، خلعت وجود و لباس هستی پوشانید. بنابراین او سرچشمه افاضه وجود و مبدأ صدور تمام خیرات و کمالات به عوالم امکانی است. به جز او همه چیز ربط محض و فقر محض در برابر او هستند و اگر لحظه‌ای این فیض وجود منقطع شود، چیزی از این وجود فقیر باقی نمی‌ماند. خداوند از افاضه فیض، هیچ غرضی خارج از ذات الهی ندارد، بلکه فیاضیت الهی لازمه ذات او بوده و ذات کامل لایتناهی خداوند اقتضا می‌کند که فیض او به بندگان برسد. فیوضات نامتناهی او پایان ناپذیر است؛ زیرا همان‌گونه که ذات خداوند واجب‌الوجود و ازلی و ابدی است، صدور فیض و اثر او نیز به طور وجوب و ازلی و ابدی خواهد بود. بنابراین ذات کامل خداوند، اقتضا می‌کند تا برای رساندن بندگان به کمال، اوصاف کمالی همانند فیض در حق آنها داشته باشد؛ زیرا اخلال به غرض، سزاوار آن ذات مقدس نیست. (خرازی، ۱۴۱۷: ج ۱، ۱۵۰-۱۵۲؛ نصری، ۱۳۸۲: ۳۰۳-۳۰۵؛ رحیمیان، ۱۳۸۱: ۱۴۱ و ۱۷۶؛ صلیبا، ۱۳۸۵: ۵۰۸)

نکته مبنایی دیگر آن که، فیض الهی همیشه با واسطه به موجودات عالم می‌رسد. خداوند بر اساس وسایط، آفرینش و حوادث آن را ایجاد کرد. بر اساس آیات قرآن کریم، فرشتگان



اسبابی برای حدوث حوادث عالم هستند. آنان در آغاز آفرینش موجودات از ناحیه خدای تعالی، و برگشتن آنها به سوی او، بین خدا و خلق واسطه هستند. (نازعات: ۵؛ فاطر: ۱؛ نحل: ۵۰؛ انبیاء: ۲۷) این که خدای تعالی ملائکه را واسطه و اسبابی بین خود و حوادث دانسته، منافات با این معنا ندارد که حوادث مستند به اسباب قریب و مادی نیز باشد؛ زیرا این دو نوع از سببیت، در طول هم هستند، نه در عرض هم، به این معنا که سبب قریب، علت پیدایش حادثه است و سبب بعید، علت پیدایش سبب قریب است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۲۰، ۱۸۱-۱۸۴)

در شب معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با عنوان «یا اَبَا الْقَاسِمِ» مورد خطاب قرار گرفت و در دلیل این خطاب آوری، خداوند فرمود:

به خاطر آن است که در روز قیامت از جانب من رحمت را میان بندگان من تقسیم می‌کنی. (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۱۸، ۳۱۵)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علت معده و وسیله تقسیم رحمت میان بندگان خداوند به شمار می‌آید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی که یکایک امامان را به جابر معرفی فرمودند، بر این مطلب تصریح کرده‌اند که:

خداوند به وسیله ایشان، آسمان را از این که بدون اجازه او بر زمین افتد، نگه می‌دارد و به وسیله ایشان زمین را حفظ می‌کند که اهل خود را به تزلزل در نیاورد. (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۲۷، ۱۲۰)

افتادن آسمان به زمین در این روایت نشانه به هم خوردن نظام آفرینش است. بنابراین پیوسته وجود ولی (نبی یا امام) حی در روی عالم ضرورت دارد، تا به عنوان واسطه فیض الهی برای همه جهانیان باشد. ولی در بطن و متن هستی جای دارد. هستی ولی، برای هستی‌های دیگر سببیت دارد و واسطه رسیدن برکات و فیوضات الهی به سایر موجودات عالم است.

اصول و مبانی معارف امامیه در زیارات نیز تعلیم داده شده‌اند. امام صادق علیه السلام به تعدادی از اصحاب خود یعنی یونس بن ظَبَّیان، مفضل بن عمرو و... فرمود، هر وقت مقابل ضریح امام حسین علیه السلام قرار گرفتید، این گونه او را بخوانید:

به سبب شما درختان در زمین می‌رویند و به سبب شما درختان به ثمر می‌رسند و به سبب شما آسمان قطرات باران و روزی را نازل می‌کند و... به سبب شما خداوند باران را نازل می‌کند و به سبب شما زمین را پایدار و ثابت قرار داده است... اراده خداوند در جریان

مقادیر امور به سوی شما فرود می‌آید و از منازل شما صادر می‌شود... (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۴، ۵۷۵-۵۷۷).

بنابراین وجود ارزشمند موعود در نظام هستی مرکزیت دارد. خداوند متعال، نظام عالم را به گونه‌ای قرار داده است که بدون وجود او، زمین قرار و آرام پیدا نمی‌کرد. در *مفاتیح الجنان* در «دعای عدیله» می‌خوانیم که «مهدی که مایه امید عالم است، کسی است که به بقای او دنیا باقی ست و به یمن وجود او بقیه موجودات روزی داده می‌شوند و به واسطه وجود او زمین و آسمان پایدارند.» حق این است که اگر حضور او در عالم و دوران کنونی نباشد، جهانی در کار نخواهد بود و هیچ‌گاه خلقتی صورت نمی‌پذیرد. همان‌گونه که روح سبب زنده ماندن بدن است و هرگاه آن را رها سازد، از هر کمال خالی و از هر فعالیت بازمی‌ایستد، حضرت مهدی علیه السلام نیز مایه حیات عالم است و هر زمان جهان را ترک کند، عالم تباہ و از معنا خالی می‌شود و از حرکت ایستاده، می‌میرد.

### حجت زمان

حجت در لغت به معنای برهان، دلیل، نشانه است (فیروزآبادی، ۱۴۱۸: ج ۱، ۲۴۷؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۲، ۲۲۸) و موعود به این خاطر حجت خداست که برهان و علامتی آشکار بر وجود خدا، صفات خدا، اراده و مشیت خدا و فعل خداست.

دلیل بر این معنا، آیات قرآن و روایاتی است که مفهوم حجت را در عرض و همراه مفاهیمی مانند هدایت، عبادت، تبیین، بینه، تعلیم، ابلاغ و معرفی آورده است. قرآن می‌فرماید:

﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (انعام: ۱۴۹)؛

بگو: دلیل قاطع برای خداست (دلیلی که برای هیچ‌کس بهانه‌ای باقی نمی‌گذارد). و اگر او بخواهد، همه شما را (به اجبار) هدایت می‌کند.

در *نهج البلاغه* آمده است:

زمین هیچ‌گاه خالی نیست از حجت الهی، که برای خدا با برهان روشن قیام کند، یا آشکار و شناخته شده، یا بیمناک و پنهان، تا حجت خدا باطل نشود، و نشانه‌هایشان از میان نرود. (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷)

در یکی از خطبه‌های امیرالمؤمنین بر سر منبر کوفه آمده است:

بار خدایا ضرورت است تا تو را در زمین حجت‌هایی بر خلایق تو باشد، تا آنان را به دینت

رهبری کنند و از دانشت به آنها بیاموزند و پیروان اولیایت - پس از آن که به وسیله آن  
حجّت هدایت شان فرمودی - گمراه نشوند... (کلینی، ۱۴۲۹: ج ۲، ۱۵۵).

امام صادق علیه السلام فرمود:

از روزی که خداوند حضرت آدم علیه السلام را آفرید تا روز قیامت، زمین هیچ گاه خالی از حجت  
نبوده و نخواهد بود. یا حجت ظاهر و آشکار یا غایب و پنهان و اگر حجت خدا نبود، خدا  
عبادت و ستایش نمی شد. (ابن بابویه، ۱۳۷۶: ش: ۱۸۶)

بنابراین، وجود حجت و برهان الهی در نشان دادن حقیقت خدا، ستایش و عبادت خدا و  
رهبری مردم به دین خدا و گمراه نشدن شان محوریّت دارد. بنابراین امام از این جهت، لطف  
الهی به حساب می آید.

موعود امامیه، در بسیاری از دعاها و روایات با همین لقب «حجت» مشهور و ذکر شده است.  
هر چند سایر امامان معصوم علیهم السلام نیز از جانب خداوند حجت بر خلق هستند، لکن این لقب  
چنان به موعود اختصاص دارد که در احادیث هر جا بی قرینه و شاهد ذکر شود، مراد مهدی  
موعود است. «حجت الله» یعنی غلبه یا سلطنت خداوند بر خلاق؛ زیرا این دو امر به واسطه  
موعود به ظهور خواهد رسید. نقش خاتم و انگشتر موعود «انا حجت الله» است و با همین مُهر،  
در روی زمین حکومت می کند. (نوری طبرسی، ۱۳۸۶: ۱۰۱)

در اندیشه امامیه، حجت یعنی خدا در زمین به طور کامل در قالب اوصاف، احوال، گفتار و  
افعال موعود جهانی، قیام و ظهور می کند، به گونه ای که تاکنون هیچ نبی یا امامی به طور  
کامل و آشکار، مجال برپایی و تحقق چنین قیامی را نیافته است. یعنی احوال و اوصاف امام  
کاملاً الهی است و در واقع موعود، تعبیری از خدا در میان مردم است. (موحدیان ۱۳۸۸: ۴۶۶-  
۴۶۷) بنابراین امام موعود از این جهت که نشانه، برهان و دلیلی از سوی خداوند به حساب  
می آید و خداوند اراده خودش مبنی بر عبادت و هدایت مردم و نیز سلطنت بر مردم را از طریق  
ایشان انجام می دهد، لطف به حساب می آید.

### اتمام حجّت

از دیگر جهات لطف بودن وجود امام، اتمام حجّت خداوند بر مکلفان است. ممکن است  
تمام انسان های عالم، نسبت به تمام حجّت های الهی، که برای بشر ارسال شده اند، معصیت  
و نافرمانی ورزند؛ اما این امر باعث نمی شود که آفریدن آن حجّت و فرستادن او به سوی مردم،

خالی از حکمت و لطف باشد؛ زیرا اگر خداوند، حجت خود را بر بشر تمام نکند، ممکن است آنان در مقام احتجاج بگویند:

پروردگارا! اگر حجت خود را بر ما تمام می‌کردی، ما راه عبادت و بندگی را برمی‌گزیدیم.  
(طه: ۱۳۴)

قرآن کریم، درباره یکی از اهداف بعثت پیامبران، فرموده است:

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾  
پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند. (نساء: ۱۶۵)

انذار و تبشیر پیامبران و اولیای الهی، مکمل اتمام حجت و هدف از آن، هدایت اندرشدگان و در واقع پیمودن راه کمال و سعادت است. (نساء: ۱۶۵؛ سجده: ۳) از این رو برای آن که راه عذر و بهانه بسته باشد، خداوند موعود را آفرید و منصب امامت را نیز به او داده است. امام موعود نیز آمادگی تحقق بخشیدن به منصب امامت را داشت و کماکان نیز دارد؛ البته شرطش آن است که مردم شرایط و مقدمات ظهور را فراهم کنند. استقرار وضعیت ظهور به دست انسان‌هاست و موعود، امام عادل و صالح آن جامعه خواهد بود. (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۲۳۲)

بنابراین آنچه مربوط به خداوند در انجام لطف بود، صورت پذیرفت. آنچه مربوط به امام بود، نیز محقق شده است و در وضعیت ظهور، به تحقق کامل مقام امامت گام برمی‌دارد. برای ایشان امور و شرایطی پیش می‌آید که در دوران هیچ یک از معصومان وجود نداشت. (کورانی، ۱۴۱۱: ح ۸۱، ۳۲۱) با این وجود، دلیل این‌که برای امام، غیبتی حاصل شده است، به فعل مکلفان برمی‌گردد، که در اطاعت و یاری امام و پذیرش او کوتاهی کردند. در واقع با اختیار و از جانب خود مکلفان، موانعی برای ظهور و بروز حضرتش ایجاد شد و اسباب غیبت ایشان را فراهم کردند. از این رو هیچ عذری در پیشگاه خداوند ندارند و حجت بر آنها تمام است.

### نتیجه‌گیری

اشاعره به عنوان نقض بر دیدگاه امامیه درباره «وجوب نصب امام از باب لطف»، وارد بحث امام مهدی علیه السلام شدند و دیدگاه خود را درباره امام مهدی علیه السلام اظهار کردند.  
فخر رازی قول به غیبت امام مهدی علیه السلام را با لطف بودن او ناسازگار می‌داند و از این رو امام

منصوب و منصوب بودن او را زیر سؤال می برد. تفتازانی و جرجانی با دقت بر قید «همه دوران ها»، نتیجه ای دیگر گرفتند. تفتازانی گفت لازمه دیدگاه امامیه آن است که مردم در همه دوران ها از لطف وجود امام بهره ببرند، در حالی که اثری از امام دوازدهم آنان نیست. از این رو وقتی لازم باطل شد، ملزوم یعنی لطف بودن امام غایب نیز باطل است. جرجانی گفت باور امامیه درباره وجوب نصب امام از باب لطف، بیانگر آن است که خداوند در دوران ما که خبری از امام نیست، واجبی را رها کرده است. و حال آن که چنین امری بر خداوند محال است.

در بررسی دیدگاه های بیان شده، ابتدا به ایرادات خاص اشاره شده است، نظیر آن که غیبت موقت دلیلی بر نفی ضرورت نصب امام نیست؛ زیرا هیچ فرد معتقد به قرآن به این امر ملتزم نیست که غیبت موقت حضرت یونس علیه السلام و موسی علیه السلام از قوم خود، دلیلی بر نفی نصب الهی آنان باشد. یا نپرداختن امام غایب به برخی از امور دینی و سیاسی، دلیلی بر عبث و بی فایده بودن او نیست؛ زیرا هیچ مسلمانی به این امر ملتزم نیست که چون در سال های ابتدایی بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بسیاری از این وظایف به مرحله اجرا درنیامد، پس وجود ایشان هیچ لطفی و فایده ای نداشت.

پس از آن به ایرادات عام و مشترک سه دیدگاه پرداخته شد و بیان شد که هر سه شخصیت تنها ظهور امام در متن زندگی مادی و محسوس انسان ها، را به عنوان مراتب لطف مورد توجه قرار داده اند. و حال آن که رهبری و زعامت ظاهری جامعه، و نیز بیان احکام و معارف دین و تفسیر وحی، تنها بخش های کوچکی از آثار و فواید وجود امام است. وجود امام، علاوه بر این دو جهت، فواید دیگر نظیر ولایت تکوینی و جذبۀ معنوی، وساطت فیض الهی، حجت زمان، انسان کامل، اتمام حجت نیز دارد.

## منابع

- قرآن کریم
- نهج البلاغه
- ابن بابویه، محمد بن علی (صدوق)، *الاعتقادات*، قم: المؤتمر العالمي للشيخ المفيد، دوم، ۱۴۱۴ق.
- \_\_\_\_\_، *کمال الدین و تمام النعمه*، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران: اسلامیه، ۱۳۹۵ق.
- \_\_\_\_\_، *الأمالی*، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶ش.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، *مناقب آل أبي طالب*، قم: علامه، ۱۳۷۹ق.
- ابن منظور، *لسان العرب*، بیروت: دارالفکر، سوم، ۱۴۱۴ق.
- الهی راد، صفدر، *نقد و بررسی نظریه های مشروعیت در کلام سیاسی اشاعره*، رساله دکتری مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، زمستان ۱۳۹۲.
- بحرانی، ابن میثم، *قواعد المرام فی علم الکلام*، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، دوم، ۱۴۰۶ق.
- تفتازانی، سعدالدین، *شرح المقاصد*، قم: نشر الشریف الرضی، ۱۴۰۹ق.
- جرجانی، میر سید شریف، *شرح المواقف*، قم: الشریف الرضی، ۱۳۲۵ق.
- جوادی آملی، عبدالله، *امام مهدی علیه السلام موجود موعود*، قم: اسرا، ششم، ۱۳۸۹.
- حسینی تهرانی، سید محمد حسین، *امام شناسی*، مشهد: علامه طباطبائی، سوم، ۱۴۲۶.
- حلّی، حسن بن یوسف، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تعلیقات: حسن زاده آملی، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، چهارم، ۱۴۱۳ق.
- خرازی، سید محسن، *بداية المعارف الإلهیه فی شرح عقائد الإمامیه*، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، چهارم، ۱۴۱۷ق.
- رازی، فخرالدین، *الشجرة المبارکة فی انساب الطالبیه*، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۱۹ق.
- \_\_\_\_\_، *معالم اصول الدین*، لبنان: دارالکتاب العربی، بی تا.

- \_\_\_\_\_، *الأربعین فی أصول الدین*، قاهره: مكتبة الكليات الأزهریه، ۱۹۸۶ م.
- راغب اصفهانی، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت: دارالعلم، ۱۴۱۲ ق.
- رحیمیان، سعید، *فیض و فاعلیت وجودی*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۱.
- سبحانی، جعفر، *الإلهیات علی هدی الكتاب والسنة والعقل*، قم: المركز العالمی للدراسات الإسلامیه، سوم، ۱۴۱۲ ق.
- سید ابن طاوس، *التهوف علی قتلی الطفوف*، تهران: جهان، ۱۳۴۸ ش.
- صافی گلپایگانی، لطف الله، *منتخب الأثر فی الإمام الثانی عشر عجل الله تعالی فرجه*، قم: مكتبة آية الله العظمی الصافی گلپایگانی، ۱۳۸۰ ش.
- صلیبا، جمیل، *فرهنگ فلسفی*، ترجمه: منوچهر صانعی، تهران: حکمت، سوم، ۱۳۸۵ ش.
- طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، پنجم، ۱۴۱۷ ق.
- \_\_\_\_\_، *شیعه در اسلام*، قم: نشر اسلامی، سیزدهم، ۱۳۷۸.
- طبرسی، احمد بن علی، *الإحتجاج*، مشهد: المرتضی، ۱۴۰۳ ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: ناصر خسرو، سوم، ۱۳۷۲ ش.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، *قواعد العقائد*، لبنان: نشر دارالغریبه، ۱۴۱۳ ق.
- علم الهدی، سیدمرتضی، *الشافی فی الامامه*، تهران: مؤسسه الصادق عجل الله تعالی فرجه، دوم، ۱۴۱۰ ق.
- غزالی، ابوحامد، *الاقتصاد فی الاعتقاد*، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹ ق.
- فاخوری، حنا، *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی*، ترجمه: عبدالحمید آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چهارم، ۱۳۷۳.
- فرمانیان، مهدی، «اعجاز قرآن از دیدگاه معتزله»، *هفت آسمان*، ش ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۷۸.
- فیروزآبادی، *القاموس المحیط*، بیروت: نشر دارالعلم، ۱۴۱۸ ق.
- فثومی، *المصباح المنیر*، قم: دارالهجره، ۱۴۰۵ ق.
- قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر القمی*، مصحح: طیب موسوی، قم: دارالکتاب، ۱۴۰۴ ق.
- کورانی، علی، *معجم احادیث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه*، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۱ ق.
- کورین، هانری، *تاریخ فلسفه اسلامی*، ترجمه: سید جواد طباطبایی، تهران: کویر، ۱۳۷۳ ش.

- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، *الکافی*، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۹ق.
- لاهیجی، فیاض، *سرمایه ایمان در اصول اعتقادات*، تهران: انتشارات الزهراء، سوم، ۱۳۷۲ش.
- مازندرانی، محمد صالح، *شرح الکافی - الأصول والروضه*، تحقیق: ابوالحسن شعرانی، تهران: المكتبة الإسلامية، ۱۳۸۲ق.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، *زندگانی حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در بحارالانوار*، ترجمه: موسی خسروی، تهران: اسلامیه، دوم، ۱۳۷۷ش.
- \_\_\_\_\_، *بحارالانوار*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- مصاحب، غلام حسین، *دائرة المعارف فارسی*، تهران: امیرکبیر، دوم، ۱۳۸۰ش.
- مطهری، مرتضی، *امامت و رهبری*، تهران، صدرا، ۱۳۹۰الف.
- \_\_\_\_\_، *ولاءها و ولایتها*، تهران، صدرا، ۱۳۹۰ب.
- مفید، محمد بن محمد نعمان، *النکت الاعتقادیه*، قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.
- مقداد، فاضل، *الاعتماد فی شرح واجب الاعتقاد*، بی‌جا: مجمع البحوث الإسلامیه، ۱۴۱۲ق.
- موحدیان عطار، علی و دیگران، *گونه شناسی اندیشه منجی موعود در ادیان*، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۸.
- موسوی خمینی، سید روح الله، *شرح چهل حدیث*، بی‌جا: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۸.
- \_\_\_\_\_، *صحیفه امام*، بی‌جا: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۹.
- \_\_\_\_\_، *مصباح الهدایه الی الخلافه والولایه*، مقدمه: سیدجلال الدین آشتیانی، بی‌جا: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام علیه السلام، ۱۳۷۲.
- نصری، عبدالله، *فلسفه آفرینش*، قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری، زمستان ۱۳۸۲.
- نعمانی، محمد بن ابراهیم، *الغیبه*، تهران: صدوق، ۱۳۹۷ق.
- نوری طبرسی، میرزا حسین، *نجم الثاقب*، قم: مسجد جمکران، ۱۳۸۶.